باسمه تعالی

15/11/96

محقق نائینی در تأیید مبنای مشهور که معتقد بودند به عدم جریان نزاع بین صحیحی و اعمی بنابر وضع اسامی معاملات للمسببات، وجه دیگری را ذکر می فرمایند.

مشهور قائل بودند بنا بر وضع اسامی للمسببات نزاع جاری نیست؛ مرحوم میرزا توجیهی برای این مبنا آوردند و آن اینکه در صورت قول به وضع اسامی للمسببات، دیگر اطلاق دلیل امضاء معامله عندالشک في اعتبار قید أو جزء جاری نمیشود، سواءاً علی الوضع للصحیح او علی الوضع للاعم.

مرحوم خوئی در جواب فرمودند اگر مسببات را به معنای اعتبار نفسانی بدانیم می توانیم نزاع را جاری کنیم؛ و بگوییم اطلاق ادله امضاء معامله عندالشک في اعتبار قیدٍ او جز بنابر وضع للاعم جاری میشود، و بنا بر وضع للصحیح جاری نمی شود. مستند کردند این فرمایششان را به اینکه اگر الفاظ معاملات را موضوع للمسببات بدانیم و مسببات را به معنی اثر شرعی یا عقلائی بگیریم انتساب چنین معامله ای به طرفین ممکن نیست؛ چون آثار عقلائیه و شرعیه به دست طرفین نیست تا ترتیب اثر بدهند یا ندهند بلکه کار عقلاء و شرع است. در حالیکه عرف این عناوین را منتسب می کنند به طرفین و میگوییم باع زیدٌ و اشتری زیدٌ. پس باید لفظ بیع وضع برای چیزی شده باشد که در اختیار متعاملین باشد، و لذا باید وضع بر همان اعتبار نفسانی شده باشد.

شهید صدر فرمودند، چون مسبباتی که ما قائلیم همان آثار شرعیه و عقلائیه است؛ بنابراین اگر سبب طوری بود که می توانستیم سبب را به متعاملین منتسب کنیم مسبب هم قابل انتساب به متعاملین خواهد بود. بنابراین این اشکال شما جاری نمیشود که چون نمی توانیم مسببات را به متعاملین منتسب کنیم پس وضع اسم معامله للمسبب مشکل است.

**جریان ثمره نزاع:**

بحث امروز در مطلب سوم است که جریان ثمره نزاع در اسماء معاملات است؛

ثمره نزاع بین صحیحی و اعمی در اسماء معاملات این است که اگر قائل به وضع للاعم بشویم تمسک به اطلاق دلیل امضاء عند الشک في اعتبار جزء او شرط ممکن است، و با تمسک به اطلاق دلیل امضاء نفی میکنیم اعتبار آن جزء یا شرط را؛ ولی اگر قائل به وضع للصحیح شدیم این تمسک به اطلاق ممکن نیست.

**توضیح مطلب:**

اگر شک کنیم در اعتبار جزئی یا شرطی در صحت معامله‏ای مثل بیع، مثلاً اگر شک در اعتبار عربیت یا اعتبار لفظ در صحت معامله کردیم؛ اگر قائل به وضع للصحیح بودیم دیگر نمی توانیم به دلیل احل الله البیع تمسک کنیم و اثبات کنیم که این معامله فاقد جزء مشکوک یا فاقد شرط مشکوک احله الله؛ این احل الله البیع دیگر شامل این معامله فاق شرط یا جزء نمی شود؛ ولذا نمی توانیم به اطلاق احل الله تمسک کنیم؛ چون اصل صدق بیع بر آن مشکوک است؛ چون اطلاق حکم وقتی جاری میشود که اصل صدق موضوع محرز شده باشد. اگر مثلاً بگوید اکرم العالم، و شک کردیم آیا زیدی که عالم است هم یجب اکرامه او لا یجب، در اینجا به اطلاق اکرم العالم تمسک می کنیم؛ و این در جایی است که بدانیم زید عالم است، و ندانیم اکرم شاملش شده است یا نه؟! مثلاً احتمال بدهیم مراد از اکرم العالم فقط عالم بالفقه باشد؛ در اینجا می توانیم به اطلاق عالم تمسک کنیم وبگوییم که عالم شامل عالم فقه و غیر فقه هم میشود؛ اما اگر در اصل صدق عالم شک کنیم، دیگر اطلاق اکرم شامل آن نیمشود. مگر اینکه از اول بخواهیم با همین اکرم موضوع اکرم را ثابت کنیم که در محل خود گفته اند هیچ حکمی متعرض موضوع خود نمیشود؛ حکم روی موضوع مفروض الوجود بار میشود، و لذا تمسک به عام در شبهه مصداقیه ممکن نیست.

اگر قائل به وضع الفاظ معاملات للصحیح شدیم، و در بیع خارجی که فاقد شرط مشکوک است شک کردیم که آیا احله الله ام لم یحله الله؛ اولاً باید احرز کنیم که بیع است تا بتوانیم به اطلاق احل الله البیع تمسک کنیم. چون بیع وضع للصحیح شده اصل کونه بیعاً برای ما مشکوک است لذا نمی توانیم تمسک به اطلاق احل الله کنیم. اما اگر قائل به وضع للاعم بودیم می دانیم که این بیع است چون بیع وضع برای اعم از صحیح و فاسد شده پس می توان به اطلاق تمسک کرد برای نفی شرط مشکوک.

اینجا ممکن است چنین گفته شود که اینکه ما ثمره را اینگونه مترتب کردیم، وگفتیم بناءاً علی الوضع للصحیح تمسک به اطلاق برای نفی اعتبار جزء یا قید مشکوک نمیشود ولی بنابر وضع للاعم میشود؛ این در صورتی است که صحیح را صحیح به معنای شرعی بدانیم. اما اگر صحیح را صحیح عندالعقلاء بدانیم حکم دیگری دارد. اگر صحیح را به معنی صحیح عند العقلاء بدانیم حتی علی القول بالصحیح هم اطلاق جاری میشود و لذا ثمره منتفی میگردد. چون اگر مراد ما از صحیح، صحیح عند العقلاء باشد و شک در صحت کردیم اینجا امضاء شارع می تواند اطلاق داشته باشد.

به بیانی دیگر این جزئی که در اعتبارش عند الشرع شک کردیم، باعث از بین رفتن موضوع نمیشود و چون مراد از صحیح، صحیح عند العقلاء است می توانیم بگوییم این بیعِ فاقد جزء یا شرط مشکوک هم عند العقلاء بیع هست و با اطلاق نفی این جزء یا شرط مشکوک کنیم. چون این بیعِ فاقد جزء را عقلاء بیع می دانند و ما صحت را به معنی صحت نزد عقلاء فرض کردیم.

پس اینکه گفته شد ثمره نزاع این است که صحیحی نمی تواند به اطلاق تمسک کند و اعمی می تواند تمسک کند در فرضی است که صحت را به معنی صحت شرعی بدانیم. ولی اگر صحت را به معنی صحت نزد عقلاء بدانیم هم بنابر قول اعمی و هم بنابر قول صحیحی در هر دو فرض اطلاق جاری خواهد شد و ثمره منتفی خواهد شد.